

در آغاز روز کار دیوان رسائل خراسان مامورش کرد و تئیکه فضل بن احمد اسفرائینی معزول شد به رتبه وزارت رسید و تاهژده - ال بهمهده خویشتن باقی ماند بعده سلطان عزتیش فرموده در قلعه کالنجر (هند) محبوسش گردانید - تاسیزده سال به اسارت بود - سلطان مسعود او را رها فرموده باز زمام وزارت بکف اختیارش سپرد این وزیر فاضل اجل و عالم متجرب بود - در شعر عربی طبع بلندی داشت و در فارسی نیز فصیح الکلام بود - در سنه ۴۴۴ هـ از قید هستی خلاصی یافت .

امام عبدالملک محمد بن اسمعیل الثعلبی (۱) - که در علم ادب امام وقت و در تاریخ سرآمد روزگار بود بمقام نیشاپور در سنه ۳۵۰ هـ تولد شد - در سنه ۳۹۰ هـ از جانب سلطان محمود بدربار خلافت برسم سفارت در بغداد رفت تا برای سلطان خطاب حاصل کند - امام موصوف تا یکسال جهت این کار قیام فرموده جدیت بسیار بکار برد تا از حضور خلیفه المسلمین خطاب « یمن الدوله ولی امیر انومنین را گرفت . تصنیفات معروف امام موصوف حسب تفصیل « موسیوزوتن برگک ، فقه ائمه ، التهایه فی الکتابه ، سحر البلاغت ، کتاب الغرر (۲) ، اطائف المعارف و یتیمه الدهر (۳)

(۳) و اینکه بعضی وزارت را به «حسن میندی» منسوب میکنند صریحاً غلط است زیرا حسن میندی بزمان امیر ناصر الدین سبکتگین گذشته است . چه وقتیکه امیر مذکور است را تسخیر نمود او را در آنجا برای ضبط اموال مقرر ساخت باز بخیاقتی این واقع بقول عتی قبل از تخت نشینی سلطان محمود بظهور رسیده است .
(۴) امام ابوالمنصور ثعلبی در کتاب « یتیمه الدهر » خود اشعار عربی به آورده است .

(۱) مفتاح السعاده جلد ۱ صفحه ۱۸۷ و ۲۱۴ و ۲۱۳ ابن خلکان جلد ۲ صفحه ۹۲ برکاتین

جلد ۱ صفحه ۲۸۴ و ۲۸۶ دولت شاه صفحه ۳۴ موسیوزوتن برگک - M.Zotinburg در دیباچه « کتاب الغرر فی اخبار الملوك الفرس » احوال ابن فاضل بی مثال را به تفصیل بیان نموده است .

(۲) امام موصوف این کتاب را بفرمایش امیر نصیر بن سبکتگین تصنیف نمود .

(۳) این تصنیف بی مثال خود را باسم سلطان مسعود بن سلطان محمود معنون نموده است .

است - امام موصوفی در سنه ۴۲۹ هـ در خاک غزنی رحلت نمود .
ابونصر بن مشکان (۴) - استاد علامه ابوالفضل بیہقی از زمان سلطان محمود تا
 دور سلطان مسعود بمہدہ دیوان رسالت ماور بود - ادیب مشہور و فاضل
 با کمال بودہ چنانچہ در علم ادب (۴) یک تصنیف بمثال بنام « المقامات » نوشتہ
 در سنہ ۴۳۴ هـ بزمانہ سلطان محمود وفات یافت .
امیر الخیر الحسن بن الحمار (۵) - حکیم مشہور دورہ اول اسلام است در
 سنہ ۳۳۱ هـ در بغداد تولد شد - « اورا بقراط ثانی میگفتند سزاوار بود بہ
 این اسم (۶) » قبلاً در سلك مصاحبین خاص مامون پادشاہ خوارزم داخل بود -
 ولی بعد فتح خوارزم سلطان محمود اورا با خود در غزنی آورد - همعصر ابن ندیم
 است چنانچہ ابن ندیم در « الفہرست » خود دوجا ذکرش نمودہ و شہر زوری
 حالاًش را نسبت بدیگر مورخین تفصیل دادہ - تقریباً شانزدہ ہفدہ کتاب
 تصنیف نمودہ ولی بدبختانہ کہ الحمال جنبہ ناپدید است - « اورا تصانیف بسیار
 است در اقسام علوم حکمت بعضی از آن مقالہ است در توفیق میان نصاری و فلاسفہ -
 و مقالہ است در ظاہر ساختن آرائی حکما - در باری تعالی و شرائع - و مقالہ است
 در روز بازگشت - و کتابیست در کیفیت خالق انسان » (شہر زوری) روزی
 سلطان محمود اورا بجهت عارضہ طلب نمود - در بازار کفش فروشان اسپس رم
 کرد و ابن الحمار را افگندہ بگشت (۷) اما سنہ وفاتش پورہ محقق نیست (۸)

(۴) ابن اثیر حوادث ۴۳۱ « الوافی بالوافیات » از صلاح الدین صفوی .

(۵) کلام عمر پیش را امام ثعلبی در تہمتہ یتیمہ الدهر نقل نمودہ است .

(۶) قفطی صفحہ ۱۶۵ ابن ابی اصیبعہ جلد ۱ صفحہ ۱۳۲ و ۲۳۳ شہر زوری

(فارسی) صفحہ ۱۶۶ ابن ندیم صفحہ ۲۴۵ و ۲۶۵ .

(۷) شہر زوری .

(۸) شہر زوری .

ابونصر محمد بن عبدالجبار العتبی - سلطان محمود چینگ که متعین اریکه سلطنت

کردید این ادیب شهیر و فاضل یگانه را به مهم گرجستان اعزام فرمود - باز در

کنج رستاق رئیس پوسته شد - پس از آن در غزنی آمده داخل بارگاه گردید -

در سنه ۶۱۱ هـ تاریخ یعنی (۹) را بحالات امیر ناصرالدین سبکتگین و سلطان محمود

بین الدوله تصنیف نمود - علمای علم ادب سبک عبارت این کتاب را در فصاحت

و بلاغت بی نظیر گفته اند - احمد آیدبی (اتوفی ۱۰۷۲) برین شرح (۱۰) نوشته

جمله لغات مشکله را حل نمود . (احمد علی درانی)

(باقی دارد .)

(۹) اگرچه در تاریخ اطبای عرب و ستفید Westinfield تاریخ وفاتش را

سنه ۳۸۱ هـ قرار میدهد ولی صریحاً غلط است زیرا که سلطان محمود خوارزم را در سنه ۴۰۸ هـ

فتح نموده حسن بن احماد را همراه خود آورد که بعد از این سنه ۴۰۸ هـ مدتی زندگی نموده

و چنانکه در سطور بالا نگاه کنیم این تدبیر همعصر اوست .

(۱۰) این کتاب را دکتر سپرنگرس Springers به دهلی در سنه ۳۸۱ هـ به ضمیمه

و سائید ، و پرو فیسر تولدکی (Noldeki) به زبان آلمانی ترجمه نموده که در سنه

۱۸۵۷ هـ به وی آنا ، نشر شده است - قبلاً تاریخ یعنی را ابوشرف نصیح بن ضفر بن

سعدالجز بادقانی حسب فرمایش وزیر مذهب الدین ابوالقاسم علی بن الحسین ا وزیر القایک

ابوبکر محمد بن ایاد گزبادشاه آذربایجان) در فارسی ترجمه نمود که شهرت و قبولیتش

از اصل عربی هم بالاتر شد - اکثر مورخین مثل حمد الله مستوفی ، احمد غزالی ، ابوالقاسم

فرشته دکنی و خوند میر و غیره حالات و تذکار امیر ناصرالدین سبکتگین و سبک الدوله سلطان

محمود غازی را از همین ترجمه نقل نموده اند - این ترجمه در سنه ۱۲۷۲ هـ در خهران بطبع

رسیده است - این ترجمه فارسی یعنی را درویش حسن لباس ترکی پوشانیده ، و جیمس

رینالد James Renold در انگریزی ترجمه نموده که در سنه ۱۸۵۸ هـ لندن بطبع شد .

(۱۱) این شرح در سنه ۱۲۸۶ هـ بنام « فتح الوهبی » در بولاق بطبع رسیده است .

صفحه (۶۰) سال اول - مجله کابل شماره (۵)

یاد اوری و تصحیح

آقای گویا :

در قسمت دوم مقاله تاریخی تخارستان مندرجه شماره چهارم قدری مغلطه و اشتباه واقع شده گویا در وقت صافه نویسی این اشتباه روی داده باشد بهر حال خواهشمندم این چند سطر را برای رفع آن در مجله آینده خود لطفاً منتشر نمائید :

در صفحه ۵۲ به سطرهای ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ این جمله ها بصورت غلط طبع شده :- « بعد از آن از بیکان بر تخارستان قسماً تسلط یافت و از آنجمله بود ملک وسیع خان از بیک که در اسفار جنگیزخان بر چندین ولایات طرفین آمو دریا حکومت مینمود پایه تخت خان مذکور شهر قندز موجود بود که در قرن دهم میلادی بوجود رسیده است . » صحیح این جملات اینست :- « بعد از آن مغولها بر تخارستان تسلط یافتند . » بعد ازین آغاز میشود به سطر ۱۱ .

هكذا در صفحه ۵۳ در سطر ۱۲ بطور ناقص این جمله طبع شده :- « بعد از فترت از بیک نفوذ امرای بومی در تخارستان روز افزون شد ، و اینها . » عبارات کامل این جمله اینست :- « بعد از فترت از بیک نفوذ امرای بومی در تخارستان روز افزون شد . با آن نمونه از بیک باقی بود و از آنجمله بود ملک وسیع خان از بیک که بر چندین ولایات طرفین آمو دریا حکومت مینمود ، شهر عمده خان مذکور در قرن ۱۹ شهر قندز موجود بود که در قرن دهم میلادی بوجود رسیده است . اما امرای بومی . » بعد ازین شروع میشود به سطر ۱۳ .

(میر غلام محمد)



یاد آوری و پیشنهاد

—۱۵۶—

انجمن ادبی چون در نظر دارد صفحات مجله کابل را بمضامین
تاریخی و ادبی وطن عزیز سازد لذا بنویسندگان محترم که بتوانند
درین راه از قبیل شرح حال و آثار ادبا و شعرا و غیره سر
برآوردگان افغانستان، با اطلاعات نفیسه تاریخی و ادبی که در
زوایای فراموشی و نسبان مدفون گردیده است خدمتی نمایند
بگذرده سالانه مجله کابل نایک جلد کتاب نفیسی از طرف
انجمن ادبی مجاًاً بنویسندگان اهدا میشود .





شماره ششم

فهرست مندرجات

نمبر	مضمون	نویسنده	صفحه
۱ :	رنگ آمیزیهای قدرت	شهزاده احمد علیخان درانی	۱ الی ۵
۲ :	تهدیب نفس	مترجم حبیب الله طرزی	۵ > ۹
۳ :	تشویق بعلم و فن	مستغنی	۱۰ > ۱۵
۴ :	بهزاد و نگارستان هرات	سرور گویا	۱۶ > ۲۱
۵ :	پدر کهربا	مترجم رشید لطیفی	۲۲ > ۲۶
۶ :	یادی از فضلالی خرنی	شهزاده احمد علیخان درانی	۲۷ > ۴۱
۷ :	از مشاهیر تاریخی وطن	غلام جیلانی اعظمی	۴۱ > ۴۵
۸ :	افغانستان و نگاههای تاریخی آن	میر غلام محمد غبار	۴۶ > ۶۶
۹ :	تصحیح و غلطنامه	.	.



رنگ آمیزی های قدرت بقلم شهزاده احمد علیخان درانی

صبغة الله ومن احسن من الله صبغة

بساط کائنات که هر ذره اش حامل يك جهان تفکر و در عين زمان يك عالم اسرار است اگر در آن دقت کنیم ظاهر میشود ، که از انسان ، حیوان ، نبات و جasad تا کوچکترین اجسامیکه در هوا ، وجود بوده و با زحمت زیاد بوسیله ذره بین ها (میکروسکوپ) دیده میشوند همه کی جهت بقای خویش مصروف پیکار بوده از همدیگر سبقت می جویند که فلاسفه جهان این همه جدوجهد ایشانرا در راه بقای خویش تنازعاً ببقا نام نهادند ، قدرت بالغه الهی طوری که اسباب تشنع را آفریده است ، برای دفع و ایمنی از ضرر آن قو و اسباب مداخله نیز بآنها بدن و اعطای نموده است ، چنانچه رنگ جسام نیز یکی زنی قو و سبب مداخله گفته میتوانیم .

از آنجائیکه تجسس و کتب کابومی علمی عمدتاً مضایف الاعضا هنوز بجائی نرسیده است که این نظریه را تحقیق کاملی گفته بتوانیم ، بیکن تا جاییکه تحقیقات محققین در باب جسام رنگم زغرائب کشف است ، بدخو نتیجه که شمه از آن تحقیقات نشر شده اند ، در پیشگاه نضرفرین محترم بگذاریم بدخو هد بود . بفتحوای آیه شریفه (وبتاء خفت هذ بطالا) هیچ قوی ز فعل قدرت نما خلی ز حکمت نیست .

نموی جسد رنگ جو ، ت نیز بر صق قانون ()
است که بقره تحقیقات عمیق علمی عمده جو ، ت رنگ م در حقیقت نتیجه

رنگ آن اجزائیست که اشیای مذکور ازان ترکیب یافته است .
چشم ما برنگ سطحی برمیخورد ، که اگر او را رنگ (مابعد پیدایش)
بنامیم بیجا نخواهد بود اعم ازینکه نبات باشد یا حیوان زیرا که هر دو مرکب
از جاد بوده و دارای رنگ جادی خواهد بود که دران قسمت ارضی بیشتر است .
مثلاً یک کرم باریکی دیده میشود که جسمش را یک خول برنج رنگی پوشانیده
است و علت آن اینست که جسم او دارای یک ماده چسبکی میباشد که ذرات رنگ
و خاک دران چسبیده تشکیل یکنوع جسم دیگری نموده است .
لیکن اگر دقت شود ، دیده خواهد شد که کرم مذکور ، یک کرم کوچکی است
که باخول جادی خود ، متحرک بوده رنگ آن مطابق رنگ آن سرزمینی است
که دران آفریده شده و پرورش یافته است و هکذا سایر حیوانات نیز در زیر
رنگ ظاهری خود دارای یک رنگ تکونی میباشند که حقیقه همان رنگ
اصلی شان است .

علام و داغها ، این قانون عمومی است ؛ که نخستین مرتبه داغها و نشانات
بهر دو جانب پشت و پهلوی حیوان یک رنگ و یکسان میباشند ، زیرا که هر دو
از یک ماده و یک اندازه و مقدار ساخته شده اند .

لیکن آنها طبیعی نبوده ، بنا بر پیدایش شان بیشتر در تحت تاثیرات خارجی
و عوارض جسمی ، از روی علم و ظرایف الاعضا علام غیر طبیعی (عارضی)
نامیده میشوند .

رنگ غذا ؛ فضا و مکان علی الخصوص اشیاء دور و پس آن که زیاده بران
نزدیک اند تاثیرات زیادی را در رنگ حیوان دارا میباشند مانند رنگ برگ
و شاخ درختان گرد و پس آن یا رنگ آن سرزمینی که دران زیست مینمایند

که ما برسيل مثال نمونه از آنها بيان ميکنيم .
 رنگ شير خا کيست لکن شيرهاي که در ريگستان نشو نما يافته اند
 رنگشان همرنگ ريگ ميشود ؛ شيران پرورش يافته نيستان از سبب سايه نفي
 ولخ هاي دراز که اگر بر جسمشان مي افتد رنگ جلد شان مخططه ميشود ،
 يا گرم توت از انجا يک درميين رنگ دست سبز ميشود يا رنگ حيوان سمور
 از باعث زنده گنيس در ميان برف ، رنگ مويس مثل برف سفيد است .
 وازين ظاهر ميشود هر نقدر حيوانات نباتات و جهاداتيکه در قسمت هاي
 مختلفه روي زمين موجودند رنگ همه شان بنا بصورت اجزائيکه دران موقع
 کثرت و فراواني دارد شبيهه است ، رنگ براي حيوانات موجب ادامه حيات
 شان ميشود چونکه حيات عبارت زجد و جهد است و درين جهان پرزد و خورد
 که هر يك از مخلوق نبات بدبگر صيد و صيد آفريده شده اند ، اگر
 رنگ شان بادر ميان آفريتس شدن مصبقت نميکند ، مسا است که حيوانات
 مذلوب و ضعیف هنگه گردش و تخمير خود ها بری تحصيل خوردن و غني
 خوئس به دشمن نرد رنگ و قدری تر ز خود بر خورده نيست و معده ميشوند .
 درين نيز شکی نيست که مابوم - حيوانات ز تا بريت گرد و پتس خود
 مخلف خاق شده رنگ شدن مصبق محس نسو و نم وره پتس شدن ميشود
 ولي در تر همین قون نسوز به نيست گرديده در آيه نيز محکوم هان
 خواهد شد .

ز پنجاه سال که در کتب علمه چون ، - حيواني بنظر ميشودند که
 اکنون تري ز ام نمون نيست و نمه حيواني مريوز بنظر مي آيند که
 بوسعه مودت رنگشان پر رنگ نوحو ، مريوز و مريوز آنها به پتس

اله مدافعه بجهزاند .

همچنان خوراک رنگی که در جسم خود داشته میباشد نسبت برنگ اکل خود نیز همان تاثیر را داراست و در اثر این قانون است اگر رنگ غذا روشن باشد رنگ آکل آن نیز روشن میباشد و هكذا اگر رنگ خوراک تیره باشد رنگ آکل نیز بر حسب تاثیر آن تیره خواهد بود ، چنانچه طیور میوه خوار که در شاخ سارهای درختان زنده گانی میکند (مانند طوطی) در اثر موضع زنده گانی و تاثیر خوراک است که رنگشان سبز و روشن است ، بالعکس رنگ مکسهای که در مواضع کثیف زنده گانی نموده تراشیدهای غلبه تغذی می نمایند تیره می باشد .

و از نجاست که طیور سبز رنگ و حیوانات خاکی رنگ را بواسطه هم رنگی آنها با مواضع زنده گانی و رهائش شان چشم های اشخاص شکاری و بعضی حیوانات که با آنها دشمنی دارند بخوبی دیده نمیتوانند .

و تئیکه حیوانات مائل به بعضی غذاهای مخصوص گردیده همان رنگ الفت پیدا میکنند در خواہشات تناسلی و مقاربت خود با هم دیگر نیز همان رنگ ما نوسه را مائل است و از اینجا بخوبی ظاهر میشود که رنگ اغذیه در رنگ و نمایان حیوانی تا چه اندازه اثرات انداخته و تغیر بوجود می آرد ، مرغوبیت رنگ در مقاربت و تناسل حیوانات از لرومیات است لذا مقاربت آنها در تحت آن تاثیر محصول می آید . مانند طاؤس ؛ کبوتر ، قاز ، و مرغابی و غیره و غیره که مذکر شان در وقت مقاربت حرکت های گوناگون و نمایشات پرهی زیبای خود جالب توجه طرف مقابل خویش واقع میگردد .

اگرچه علمای علم الحیوان و متخصصین رنگ ها باین تحقیقات قانع نبوده

و بکشفیات جدید تری مشغول اند ، با وجود آن ما گفته نمیتوانیم که اگر کنجینه نواهایس فطرت و اسرار و غوامض قدرت که تحقیقش موجب ترقی فکر و ذهن ماست ، عشر عشیری هم بروی کار آمده و کشف شده باشد .

خلاصه بهر مرحله و هر قدم قدرت کامله هزاران ابواب قدرت و عجایبات مکنونه خلقت را پیش چشم ما جلوه میدهد آیه (۲) ان فی ذالک لآیات القوم یفکرون)

برگت درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفترست معرفت کردگار

(تهذیب نفس)

(تربیه ذکاء)

حصه اول

مترجم

حبیب الله طریقی

سنگ جان ستروارن بلیکی

فی زماننا هذا تعلیمات علی العدم بواسطه کتب از پیش برده می شود ، هدیه شبیه نیست که کتب معاونتی زیادی به تعلیم میرسند و تا یک امر در صنایع مفیده و دیگر تکاملات انسانیت نیز ممدو معدون وقع میگردد ، ولی بهیچ صورت ذریع ابتدائی و طبیعی تعلیم گفته نمیشوند و بجزید من بهد بصفت آنها حتی در آن فروع تربیه که به آنها بت درجه ضروری دیده می شوند نیز قیمت و اهمیت زیادی داده نشود ، کتب بهیچ معنا قود خیر نمی آید ، حیثیت معاونین ، آلات و دوات را درند ، حتی بدن حیثیت نیز آلات مصنوعی شمرده میشوند بلکه مع آلاتی گفته میشوند که خیر عظیم شان و در علم

ارزانی فرموده است مثل تلسکوپ ها (دور بین ها) و میکروسکوپ ها (آلات معاینه اجرام و ذرات) که معاونت شان در بسیاری از انکشافات ضرایب مافوق التصور را مدرك قرار میدهد ولی با استعمال آنها هیچگاه نمیتوانیم که از قیمت استعمال بیش چشم خود بکاهیم و با صرف نظر کنیم ، ذرایع طبیعی و حقیقی علم و عرفان کتب نی بلکه حیات ، تجارب ، احساسات و اعمال است ، و قتیکه يك شخص با اینها ابتدا میکند کتب خلاهای بزرگی را املا ، اغلاطه زیادی را اصحاح و نقایص هنگفتی را اصلاح کرده می تواند ولی بدون تجربه حیاتی در کار کردن ، کتب ، مثل باران و نیر حیات بخش شمس تابانی است که بر زمین خاره تصادف میکند .

از بحر بزرگ علم گر قطره آب در کام هر آنکه ریخت گردد سیراب
 لذت برد از علم و فن آن شخص که او گر قلب وی از عام لدن شد سیراب
 هیچ شبهه نیست که این امر يك طرز قدری شاعرانه ایضاح شده ، ولی اگر دران توغل شود معانی و حقایق بزرگی منکشف میگردد ، همچنانکه کتابی راجع بعلم معدنیات بشخصی که هیچگاه یکی از معدنیات را ندیده باشد ، معلومات عامی و حقیقی داده نمیتواند ، و شهکارهای ادبی و با چه های قیمتدار شاعری طالب بی خبر از حیات و معاشرت را درس نمیدهد ، همچنان دوس موسیقی شخص عاری از تجارب آوازهای شیرین را موسیقه شناس ساخته نمیتواند و کتب آسمانی کسی را که صمیمیت روحانی و طهارت حیاتی نداشته باشد هدایت نمیکند تمام معلومات و اطلاعاتی علمی که از کتب حاصل میشود بصورت غیر مستقیم و بواسطه انعکاس خواهد بود ، تعلیم حقیقی از يك ریشه رنده در روح حساس و باعاطفه تراوش میکند و هر چیزی را

که يك روح حساس از خارج ميگيرد آنرا باصول تدريجي در مدارج مختلفه حيات دريك نظم و نسق زنده كسب ميكند نه اينكه شما آنرا بقسم مساعده از ديگران بگريد بنا بران همه را بكم ل جدیت سفارش ميكنم كه تا باندا ره نمكن تعلیمات خودشان را از راه مستقيم مشاهدات حقايق و شروع كنند نه اينكه تنها باخذ معلومات از كتب قناعت و رزق ، يك كتاب نهايت مفيدی درین اواخر در زیر عنوان : « حضور بايد مشاهده نمود » نوشته شده است ، این عنوان بايد در حصص مهمترين دوره تعلیمات ابتدائی ، هادی و بدرقه ، باشد ، يك مسئله كه بدبختانه به نهايت درجه دست خوش نسيان و فراموشي واقع گردیده تمام علوم طبیعی قيمت مخصوصه را داراست كه بحيث اينكه مفكوره را بازوت مندترين وقشنگترين زيوريات می آرايد بلکه باين لحاظ كه انسان ها را مفيد ترين صنايع يعني صريفه استعمال چشم می نوزد ، چقدر جوی تعجب و استغراب است كه همه با چشم های باز تردد ميكنيم ولی هیچ نمی بينيم ، باعث این امر اين است كه عضله چشم مثل ديگر عضلات تریه و پرورش بسکارد و دو نسخه عده تریه و متق و هم تعليلات چه كرنه بصرفي كتب كنند و معرفت مي شود و متعجب از استيعاب و ضايع ضيفی خودش برهيند سر به پنداره آن تعليلات و كنگه در مد رس و دار نقون هانده ميشود ، تعليلات بتدنی كه عر و حسب نمود كه جوانان صريفه درك مشاهدات وهم ديدن چيزه نيکه بيشتر رنگ ديده ميتوانند می نوزد ، بري بتمصردن مرده در گرتد پات مفيد ، عر و جرات ، حوروت ، و در نسبت ضيفت رارس ، كبريا ، و ... ، بی وسع مستقره خيالی

طولانی برای جوانانیکه در کتب تدریس خودها مهارت تامه داشته اند محض بواسطه عدم معلومات مختصر و اساسی در علوم مشاهده بی فایده و بی ثمر ثابت گردیده است .

(۳) مشاهده مفید است و مشاهده دقیق مفیدتر است ؛ ولی چون دنیا از اشیاء متنوعه و مختلفه محلو است ، قوه مشاهده مغلوب و مطرود خواهد خواند اگر ما کدام طریقه یقینی و مخصوصی اتخاذ نکرده و این توده اشیاء را بیک اصول تناسبی در زیر انضباط مذکور خود نگیریم . این اصول تناسبی چیز است که ما آنرا « تفریق » مینامیم و دلیل انسانی آنرا کشف کرده می نوند زیرا بکمال وضوح می بینیم که درین دنیا که مظهر عقل کل است در هر طرف وجود دارد . این « تفریق » بر اتحاد اساسی شکل و طرز که عقل کل بر تمام اشیاء گذاشته و منوط است . این اتحاد خودش را در ایجاد نقاط مشابه در اشیای بکل مختلف از یکدیگر بظهور میرساند ؛ و همین نقاط مشابه است که اگر معرض یک چشم بامشاهده و حساس واقع میگردد ، چشم مذکور را اجازه میدهد که توده اشیاء مختلفه و متعدده این دنیا را در بسته ها یافرقه های بزرگت و کوچک که انساب نامیده می شود و خودها را طبیعتاً در زیر انضباط مفکوره تقایس و تمیز می آورد ، تفریق میکند . بنابراین کار اولین یک طلبه در هر چیزیکه می بیند اینست که باید بکمال خورده بینی و احتیاط نقاط مشابه را زیر مشاهده گرفته علاوه بر آن نقاط مجزیه اختلاف را هم غور کند ؛ زیرا نقاط اختلاف با اشتباه مثل سایه و آفتاب باهم توأم و یکجا می رود ؛ و اگر چه خود آنها از خودشی حقیقی تشکیل نمیدهند تا با آن یک قسم را از دیگر تفریق مپایند و در عین زمان یک نوع را از نوع دیگر نباین می بخشند . تلاش تنوع

تشویق بعلم و فن

خلق را از علم و عرفان پایه بر روی شود
 کهتری گرفتاری حاصل کرد مهتر میشود
 میشود برتر ز اقربان مرد از کسب و کمال
 هر قدر دانش فزون قدرش فزونتر میشود
 بهتر از تحصیل عرفان نیست اکتسیری بدهر
 این عمل هر کس که آموزد مشش زر میشود
 مافت کرنیک احتری را نور دانش از جبین
 گرسها باشد یعنی مهر انور میشود
 آبرو حاصل نما از کسب دانش در جهان
 آب بیاید اگر مردی شناور میشود
 بی هنر هرگز نیبی ما و من را جوهری
 آدمی را از کمال و علم جوهر میشود
 دل درون سینه از نور خرد گیرد فروغ
 مردم این آئینه بی دانش مکدر میشود
 گهری می آورد بی دانشی هر جا که هست
 علم و دانش خلق را هادی و رهبر میشود
 از زرد سیمت نمیگردد غنا حاصل بدهر
 از کمال و معرفت هر کس توانگر میشود

هردنی عالی شود از کسب و علم و معرفت
 میشود آقا غلام و خواجه جا کر میشود
 در طریق سعی عالی و دنی در کار نیست
 پای اگر سیر طالب سرمیکند سر میشود
 نیست باشد پیش علم و فضل کاری در جهان
 گر شدن بر چرخ هم باشد برادر میشود
 پرورش در ظرف پیتس و کم اثر می پرورد
 قطره آبی چون مربی یافت گوهر میشود
 چون مهوس تا کی از سودای باطل در گذاز
 از کمال و علم دانا کیمیا گر میشود
 هر بنای را که سازد علم و عرفان استوار
 در متانت بیگمن سد سکندر میشود
 علم را فرم زوای میزند بر بحر و بر
 امر او بر بحر گر جری شود بر میشود
 بی خبر از علم نشینی که هر کار جهان
 گرچه نموش باشد ز نور علم خوشتر میشود
 یث نفس غافل ز دانش زیستن بید نشی است
 کسب دانش کن گرت فرصت میسر میشود
 فی سل بد هیکلی کز وی کند عنقریب ره
 خون خور شاه چهر فروخت دبر میشود
 کار گیتی دایم رعاه و هر گیرد نصیب
 رتباً در من ز جهل برتر میشود

تلخ تر از زهر گردد انگین در کام جهل
در مذاق علم اگر زهر است شکر میشود
سنگ و چوب آید بنطق از عام چون فونو گراف
از زمان عام و فن گنگی سخندور میشود
آهنی را میکند غواصه و طیاره نام
هر جاد ارفیض عامش دیل و موثر میشود
پیش دانائی پریدن در هوا دشوار نیست
دامن علم از بدست افتاد شهر میشود
خلاق را بی علم و دانش نیست تمکین و قار
زورق ما را همین اوصاف لنگر میشود
سروری بر ما و من از جهل کم دارد بقا
میکند پایندگی چون عام سرور میشود
شمع بزه عام تابان است تا روز جزا
دلکش آن طفل کزین پرتو منور میشود
همچو طفلی اشک مرطقی که شد بی معرفت
تا ز چشم افتد گریبانگیر و خود سر میشود
بهتری از علم و فن حاصل شود بنگر عین
تیره باطن آهنی رخشنده خنجر میشود
بر نمی آید بزور علم و دانش بحر و بر
بحر تا ایجاد زه برق میکنی بر میشود

علم را مغلوب نتوان ساختن در روزگار
 آب فکر غرق کشتی میکند تر میشود
 کوه پیش قهرمان علم گاهی پیش نیست
 فریبی تا میکند اندیشه لاغر میشود
 دولتی که برقرار علم بگذارد اساس
 در ممانعت خلع روی هفت کشور میشود
 که حصار ملک و دوان را نمایند آهنگین
 چون بود بی علم بی دیوار و بی در میشود
 زخمها در سینه خارا کنند از علم و فن
 زره چون موه سفید این سنگ مرمر میشود
 مقصد و مغلوب خویش از باخ ناید بعید
 بازی بی علم و دانش زود شش در میشود
 هر چه میکوبد بهر تقدیر میگوبد حساب
 آنچه زنی صائبش فرمود که میشود
 با سون علم و فن زرن شود کار درشت

چون در علم در راه تو علم میشود

وین نامی ز ذات بر سر است کور

بدست برایش - سر زینت علف میشود

یاور دیگر نمیاید ترا در روزگار
هر کجا باشی کجاک یارو یاور میشود
اندرا در کشور دانش کمال آموز و فن
کز غنی اینجا فقیر ما غنی تر میشود
هر ضعیفی را قوی سازد کمال و معرفت
مورا اگر باشد جو عالم آموخت اژدر میشود
از علوم عصر اگر جر ثقیل آموختی
آنچه در و همت گرانتر شد سبکتر میشود
چین میگردد تهور گرتوان یابد ز عالم
رو بهی از این صفت رشک غضنفر میشود
از تمیز خیر و شر عاریست جهل بی تمیز
هر زمان اندیشه خیری کنی شر میشود
صنعت استاد فن لازم که گریکپاره سنگ
دست او بوسید با گوهر برابر میشود
فرض باشد علم بر هر مسلم و هر مسلمه
گر پسر زاید زن بی علم دختر میشود
سر مکش از علم و عرفان زینهار ای نور چشم
گر همدانی که چشم از وی منور میشود
علم با هر طبع میسازد که اهل این صفت
آب را ماهی و آتش را سمندر میشود

میتوان گردید بر گردش تاثیر علم
 مرغ را تعلیم اگر دادند خطر بر میشود
 منکر تاثیر طرز تربیت نتوان شدن
 شاهد ما قصد بال کبوتر میشود
 گر نماید رتبه عامت بدوران سربند
 خاک پست از تعالی چرخ اخضر میشود
 قوت علم است و زور دانش و تدبیر عقل
 اینکه دام و دد مر انسان را مسخر میشود
 گر بنور علم و عرفان آدمی بینا شود
 هر مقامی را که میگویند درخور می شود
 معرفت بخشد دل تاریک جاهل را فروغ
 این ذکاوت آخر رتاب علم اخگر میشود
 در سرشت آدمی باشد مسلا یک جوهری
 می شود گر بر فراز عرش باور می شود
 پس شرافت در نهاد او مخمر کرده اند
 از همین نوع بنی آدم پیر میشود
 علم را برق و بخارش بین و ماشینی تغذ
 کار این صفت زینبهم فزونتر می شود
 فرق در جهان و چین جزعیه نتوان یافت
 بیشتر رتبه کمتر از کمتر می شود
 هیچ کس از کبر مرده نگردد فتنه
 از کجا و کجا هر وقت مضمر می شود

بهزاد و نگارستان هرات (بقلم سرور گویا)

در تاریخ تمدن، اهل غرب قرن چهاردهم تا ششازده میلادی را دوره (رنسانس) مینامند یعنی از یکطرف صنایع قدیم و متروک شده از نو زنده گشته است و از سوی دیگر صنایع و ظواهر مستظرفه به منتهای جمال و کمال خود رسیده شهر فلورانس روم را مهد صنعت و مرکز ادب عام و هنر قرار داده نوبنی مانند لئونارد داوینچی، رفائل، البر دورد و میکلی اثر و غیره بر وی کار آورد، در آن عهد و زمان هرات عزیز نیز این صنعت نفیس محروم نبوده و این مشعل فروزان و چراغ درخشان را بکف داشته نقطه بیداری را بنور خود روشن نموده است یعنی در همین قرن و اوورگاری که آفتاب صنایع مستظرفه در وسط السماء اروپا رسیده بدر و دیوار غرب تابش می نمود در دور دستترین نقاط وطن عزیز یعنی (هرات) نقاشی، خطاطی، معماری، دوره ترقی و شکوه خود را سیر نموده بدون توقف به تکامل خود مداومت می نمود و شهر هرات را همسر و رقیب یگانه فلورانس قرار داده بوستان پر نقش و نگار آسیا معرفی میکرد. بطوریکه تا آن زمان هیچ شهری ایشم می مشرق آن مقام را احراز نکرده و در هیچ عهدی پایه صنعت از آن بالاتر نرفت و خورش نوایان و نقش ها یابن اندازه طرف تشویق و احترام نبودند در سال ۱۴۱۹ ه. مطابق ۱۸۲۲ ه. شاه رخ مرزا نقاش معروف غیاث الدین خابلی ر بهستان نزد حقان چین دای منیع که از خاندان منیع است میفرستد (۱) (دوره آبیخ دا در چین بهترین دو صنایع است).

در اثر همین تشویقات روز افزون يك ميدان وسيع برای صنعت گران هنرور باز گردید و اکادمی برای صنایع مستظرفه تأسیس یافت (۱) و درین اکادمی جدید لبنا چهل نفر نقاش و خوش نویس مستخدم بوده يك نوع سنگر مدافعه در مقابل نفوذ روز افزون صنعت چینی تشکیل میدادند ، در تحت نفوذ این نگارستان در هندوستان نگارستان هند که تخم آن بدستاری غزنویان کاشته شده بود بدرجه تکمیل رسید و شاهکارهای مانند تاج محل و غیره بوجود آمد (۲) در همین عهد است که کمال الدین بهزاد نقاش معروف و صنعت کار بزرگت مانند ستاره درخشانی در آسمان هنر طالع نموده و تا دور دست ترین نقاط محیط خویش و بیگانه را تحت الشعاع خود قرار داد .

در همان موقعی که در اروپا لئوناردو اویچی ها ، رقیلها ، البر دوررها ، برای افتتاح دوره تجدد در صنایع مستظرفه سحر نامی میکردند بهزاد در هنر سکه تجدد را بنام خود زده اسلوب نقاشی اروپا را بآسیا امتزاج داده این فن نفیس را بدرجه تکمیل رسانید . پس بی مناسبت نخواهد بود که بادی ازین استاد عظیم الشان نموده و این صنعت کار بزرگت را به هموطنان عزیز معرفی نمایم . چند سال قبل کتابی بنام سر آمدن هرورد در بران شائع شد و تا اندازه روزگار زندگانی حضرت استاد را روشن نموده حق و باطل را چنانچه سزاوار اوست ادا کرد لهذا درین نگرش غیر از ماخذ ذیل (۳) که در دست داریم

(۱) اول کسیکه در تأسیس نگارستان هنر تهرات قرار و مدیریت نموده بهزاد مرز است که خودش نیز خطاط و نقاش معروف بوده است . (حبیب سیرا)
(۲) حجه آینه و نظیفة طهران .

(۳) حبیب السیر ، روضات الحیات فی اوصالی و منیة الهوت ، ص ۲۰۰ آری سیدی ، روضة الصفا ، مجالس المفاسد ، کوه ، حجه آینه ، نسج تواریخ ، نسج داس ، چه چه ، منتظم نصری ، با برز ،

آنچه طرف احتیاج است از آنجا نقل میشود .

کمال الدین بهزاد .

بهزاد از اهالی شهر هرات بوده و کمال الدین لقب داشته است . از قرار معلوم در سال ۱۴۴۰ میلادی تولد یافته و بعد از مدتی بخدمت سلطان حسین بایقرا آمده یگانه حامی و مشوق بهزاد وزیر و شاعر معروف میر علی شیر نوائی بوده است . بهزاد باشاعر بزرگ و عارف مشهور قرن نهم هجری حضرت مولانا جامی دوستی و رابطه تمامی داشته است . بهزاد يك اکادمی نقاشی در شهر هرات بر روی کار آورد و يك سلسله از استادان نا و در بار همراه بوده به منتهای سی و جدیدت مشغول کار بودند (۱) در همان ایام ستاره سعادت و اقبال وی درخشان و بامد ها شاه اسمعیل صفوی او را به همراهی خود بتهران برده است اولین کتابی و نزدیکترین تاریخی که در آن ذکر از بهزاد رفته و در عین حال معاصر با خود اوست حبیب السیر مؤلفه اخوند میر است که در جزو سوم از جمله سوم صفحه ۳۵۰ طبع بمبئی در حق بهزاد چنین مینویسد « استاد کمال الدین بهزاد ، مظهر بدایع صور است و مظهر نوادر هنر ، قلم ماند رقص نامخ آثار مصوران عالم و بنان معجز ششمش نامخی تصویرات هنروران بنی آدم بیت :

«وی قلمش زا و ستادی — جان داده بصورت جمادی . و جناب استاد به یمن به تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را (۲) نیز با آنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن مادر العصر

(۱) ارکان مهی که اکادمی هرات را تشکیل داده بودند قرار ذیل است : —

حواجه غیاث الدین هروی ، سلطان ابراهیم سمرزای هروی ، امیرشاهی سبزواری ، مبرک هروی ، بالجهد هروی و خوش نویس معروف سلطان علی و سافاز، محمد خندان و غیره (حبیب السیر و روضه العفا) .

(۲) یعنی سلطان حسین بایقرا آخرین ملوک تیموریه در هرات متوفی در سنه ۹۱۱

صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام بی شبهه همیشه اینچنین خواهد بود. سایر کتب مرقومه ما نیز اقتضا به حبیب لسیر و عالم آرا نموده تماماً به تعریف و توصیف قائم معجز رقم بهزاد و نگارخانه او که رشک ارزنگت منی و نگارستان چین است پرداخته اند و از تمام اینهمه استعارات انبوه و تشبیهات خوش رنگ و چین و شکن های الفاظ و عبارات رنگی اینقدر معلوم میشود که در سلطنت سلطان حسین باقرا (۹۱۱) و اوایل سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰ - ۱۱۴) وی در حیات بوده است و در عهده شاه اسمعیل اول (۹۰۶ - ۹۳۰) وی رئیس کتابخانه پادشاه مذکور بوده است.

و در عهد سلطان حسین در شهر هرات ~~که~~ بای تخت سلطان حسین بوده میزیست و پس از ظهور صفویه سرمدن هنر باران آمده و مظهر عنایت شاه اسماعیل شده و شاه طهماسب اول هم پیش وی شاگردی کرده است و در هر صورت تا سنه ۱۵۹۴ میلادی در قید حیات بوده است. صاحب سرمدن هنر تابع روزگار جوانی و بیری و مدت فعالیت بهزاد را از قون موسیو بوشه کتابدار کتابخانه ملی پاریس استنباط نموده است چنانچه بنویسد: موسیو بوشه کتابدار کتابخانه ملی پاریس در کتاب خود موسسه به (تقا شیبهای نسخه های خطی شرق) شرحی در خصوص بهزاد نوشته است که حاوی هنر مسصورت حبیب لسیر و نامه نامی (۱) و عاتم تری عباسی است به وصف بعضی

(۱) حبیب لسیر حاوی دو قطعه مهم است از جمله بهزاد که یکی آن در کتاب توصیفی است که از او در دوره شوعه بهزاد که موسسه بسازد می است نوشته و دیگری سود مرقوم شده است - در هر دو بهزاد در پاریس کتابخانه شهید میرزا حسن

از نقاشهای کار بهزاد و عقیده او اینست که مدت فعالیت بهزاد از سنه ۸۷۰ تا ۹۳۲ هجری بوده است .

بهزاد و عقاید فرنگیها .

هنر نمائی های بهزاد با قریحه سرشار و خامه منبت و مخترع او که از آثار جهان قیمتش پدیدار است و اداری نمود که عده از مستشرقین معروف گنجینه حیات خود را برای زنده کردن نام و روش نمودن مقام آن استاد بزرگ و ژنی عصر نثار نمایند چنانچه دکتور کنل المانی کتابی بنام منا توره های ملل اسلامی در شرق تالیف نمود و زحمت بسیار کشید تا بهزاد و کار-تانه های او را به هم و طنان خود معرفی نمود . موسیو هورت (معلم فارسی در مدرسه السنه شرقی پاریس) کولکسیون بنام بهزاد و آثار او ترتیب و تدوین نمود ، موسیو بلوشه کتابدار کتابخانه ملی پاریس در کتاب خود موسوم به (نقاشیهای نسخه های خطی شرق) شرحی در خصوص بهزاد نوشت . مستشرق معروف فلیب والتر شولز آثار منتخبه بهزاد را با تحقیقات و بصفحات عمیقانه در اطراف زندگی و مدت حیات و مسکن و مولد و معاشرین و معاصرین او تالیف و ترتیب نمود اخیراً مارتین فرانسوی کامل ترین و مبسوط ترین کتابی که به بهزاد نزدیک است و تماماً آئینه سرا پانما و حاوی جمیع صور و نقوش و آثار دستی اوست فراهم نمود که تقریباً نصف حیات بهزاد را در سر آمدان هنر همین کتاب روشن نموده و یکدسته اطلاعات گرانبهای داده است . مارتین عقیده خود را نسبت به بهزاد چنین نگاشته است که ما از سر آمدان هنر نقل مینماییم « با اینکه کمال الدین بهزاد در یک محیط دیگر و در یک عهد زیسته است باز مقام او از مقام

نقاشهای معروف فرنگ مانند فوکه (۱) و ممانگک (۲) و غیره کمتر نمی باشد استاد بهزاد که تقریباً در ۱۵۲۵ وفات یافته در مملکت خود در نزد پادشاه وقت بی مظهر لطف و محبین گردیده است چنانکه رقیب در روم از طرف ایتالیا مورد حرمت و ستایش واقع شده بود بهزاد نیز در وطن خود محبوب القلوب بوده و در روز وفاتش حزن و تأثر صفت شناسان ملت بدرجه بوده که نظیرش کمتر دیده شده است تصویرهای خطی بهزاد را در پهلوی تصویرهای فوشه که در شاستلی است و تصویرهای کریمان که در ویز و یاد پهلوی نسخه خطی مشهور رونه داتزو که در کتابخانه اهرای طوری وین است میتوان گذاشت . آثار استادان فرنگ ممکن است برابری خوشتر و باقیمت تر باشند بدین جهت است که ادراک موضوع و مفهوم آنها رای دماغ ما آسان تر و طرز نقشه و نگارش آنها با احساسات قلبی ما موافق و نزدیکتر است و گرنه از نقصه نظر صنعت کاری صرف و از نقصه نظر تزئین و امتزاج و استكمال رنگها و تکامل عمل آثار و مینا نوره های بهزاد بعینه نظیر آثار استادان مذکور بوده و بلکه بر آنها فائقند . (باقی دارد)

(۱) زان فوکه یکی از معروفترین نقاشان فرانسه میباشد . در ابتدا به کج تحقیق کرده در ۱۲۱۵ توبه و در ۱۳۷۵ فوت شده است .

(۲) هانس مملیک هولاندی در ۱۳۳۰ توبه و در ۱۳۹۵ فوت شده است . آثار وی مدهای ممتاز هولاندی میباشد . این پایه ارباب موجود است (سرآمد هر)

قسمت علمی

ترجمه از مجله کل شیء مترجم
عبد الرشید لطیفی

فار ادای پدر کهر با

بمناسبت اختراع قوه « مقناطیس » اخیراً انگلیس ها جشن مرور سال صدمین اختراع مقناطیس را با افتخار علامه معروف انگلیسی « میشل فرادای » مخترع آن گرفتند .

حقیقتاً تمام عالم بایستی بمناسبت این اختراع بزرگ که امروز قوه برق در عالم بوسیله آن راه انتشار حاصل نموده و اساس تمام آلات « دای نمو ها » و توربین های امروزه همین قوه میباشد بمخترع آن احترام کرده زحمات و خدمات وی را در خاطر داشته باشند .

این شخصی که در حیات مادی بشر بزرگترین انقلابی را تولید کرد بدو بطور گمنامی و ذات حیات بسر برده گمان نمی شد که بران مراتب عالی که سپس نایل آمد رسیده بتواند .

این مخترع عظیم الشان در ۲۲ ستمبر سال ۱۷۹۱ در شهر (نیو بختون نپس) انگلیس متولد شد . چنانچه این بلده در آن زمان بمشابه قریه بیلاقی بوده و امره زه شهر بزرگی در جنوب لندن می باشد . پدرش که موسوم به جیمس فرادای آهنگر بوده و او و زوجه اش که مادر میشل فرادای باشد خیلی کم از تحصیل بهره برده بودند . بعد کم مدتی از تولد میشل فرادای پدرش با عیاله خویش بلندن نقل مکان کرده و در یک خانه کوچکی که بالای استیلی بنا یافته بود سکونت اختیار نمودند .

میشد فرادای نصیب خیلی قلبی ارتعاش رده و بسن دوازده سالگی مجبور شد که مثل شاگردی در نزد کتابفروش موسوم به جورج ریپو کار کند. وظیفه اش در نزد این کتاب فروش تنظیف پنجره های دکان و جاروب زمین آن و تکاندن خاکهای روی کتاب ها و غیره بود.

بعد از چندی ازین عمل بست بوظیفه تجار کتابها در خود همین دکان منتقل شد و در اینوقت بهترین فرصتی برای وسعت معلومات و فکرمش بود. زیرا هر وقتی که برایش فراغت میآورد دست میداد به مطالعه کتابها مشغول شده و انواع موضوعی درباره برق در دائرة المعارفی که برای یکی از خریداران چاپ میگردد منظرش رسید و آنرا مطالعه کرد تا اینکه هماتس بصرف برق مصروف شده و درین زمان برق در بدآت و عالم ابتدائی بوده و اکتشافات محدودی درباره آن آغاز شده بود. از آن مبدی هر قدر بزرگتر جزیت قیاس از حیره میکرد بری خرید بعضی چیزهای کوچکی جنبه به بحث نامی خویش صرف کرده و هر قدر در شوقش بیشتر به علم مینشاند هر قدر هر کت بزرگ در موضوع کبریا و بیدستش اینقدر مصاحبه میکرد و باینصورت سالهای را که در صدد تجار کتابها در دکان مذکور گذرانید عمرش را ضایع نکرد و بلکه دکان با نسیبه برای وی مشابه داشت و توانی بود که در آن تحویلات نمود و در آن میداد. و چون حافظش معین بوده و هر چیزی را که میخواند نزد فراموش نمیکرد. تصمیم شون تا بدانشان هر نامه چیزی که برین طریق حاصل میگردد ترتیب بدهد تا در موقع حاجت آن نامه را بجا بیاورد.

در جنبه مشتریان محل و مجبور شخصی برسوه به نسیب بود که نشانه

و محبت فریدی بجام موجب تعجبش شده و جزوه نامه حضور در حرم مجلس

علمی که علاوه بر همفری دینی در معهد شاهی در سنه ۱۸۱۲ میداد برایش داد. فارادای مثل بقیه مستمعین نبوده و از شدت شغف و شوق فرطی که بعلم داشت نطق ها و بیانات را با دقت زیاد استماع کرده و یاد داشت های از آنها جمع میکرد، چنانچه وقتی که چار مجلس مذکور خاتمه یافت يك مجلد از یاد داشتهای که گرفته بود تدوین یافته و آنرا بدست خود جلد کرده و برای سیر همفری دینی فرستاد. و باین وسيله باین علامه رابطه و آشنائی حاصل کرد و دراصل این اتصال بود که بعدها به شهرت و مجد مذکور نایل شد سیر همفری دینی از شدت شغف این جوان بعلم مسرور شده و در نزد خود خواندش و از هدیه اش تشکر کرد و بعد از مدتی بصورت معاون خویش بمعاش ۲۵ شلنگ در هفته مقررش ساخت.

درین عصر سیر دینی از بزرگترین علما محسوب میشد و در عین حال شاعر مؤثر نیز بود و مخصوصاً ناطق زبردستی بوده و بیساعتش تاثیر عجیبی داشت. چنانچه بعد از جندی طارم مسافرت اروپا جهت دادن بیض کنفرانس های علمی شد و علی الرغم جنگی که بین فرانسه و انگلیس بوده جو ار عبور را از ناپلئون حاصل کرده در صیفینه ایشان عازم مسافرت خویش شد درین سفر فارادای نیز جهت مساعدت علامه برای عرض تجارب علمیش و اعتقاد و رسیده گی در شئون کتب و جهازات (جهازات در اینجا مقصود از سامان و آلات علمی میباشد) مذکور همراهی ایشان حرکت نمود حتی در نتیجه فارادای چندین دفعه مصمم شد که استاذش را ترك کرده و به انگلستان عودت نماید.

تا اینکه در خلال مسافرت خودها بصوت مهمان در نزد علامه طبیبی سویسری موسوم به (دو لاریف) وارد شدند و علامه مذکور علایم مستقبل درخشانی

را در ناصیه فارادای مشاهده کرده و مهربانی و لطف وی گوئی خاتم برای زحمات و مشقانی که متحمل شده بود گردید . چنانچه مشقتها و تکالیفی را که از سوء معامله لادی دینی کشیده بود خوب جبران کرده و به بزرگترین علماء اروپا مثل امیر و فولتا و جای لوساک و هومبولت و غیره معرفی کرد و همچنان و سایل را برایش فرستاد تا نقطه مخزن اروپا را گردش کرده و در کوه آتشفشان و زو بلند شده و چیزی را که هر گاه در ممالکتس باقی میماند ممکن نبود به بند سیر نماید .

در ۲۳ اپریل سنه ۱۸۱۵ به دوفر مراجعت کرده و ازین مسافرت فواید بزرگی کسب کرده بود ، و سپس بوظیفه اش در عهد شاهی مراجعت کرده حقوقش به بی شلنگ در حفته ترقی کرد .

اما مدت باقی حیاتش را ممکن است بچار قسمت تقسیم نماییم : از سنه ۱۸۱۶ الی سنه ۱۸۳۰ فارادای این مدت را در تعلیم خویش گذشته و مخصوصاً بکیمیای خیلی اهتمام نمود چنانچه مواد جدیدی مثل بزوف و بوتریان کشف کرده و در همین زمان بود که تجارتش در مقاطیس برق آغاز نهاد .

از سنه ۱۸۳۱ الی ۱۸۶۰ - این زمان بحث در برق بود در نزد آن علاقه بین برق و مقاطیس را کشف کرد از سنه ۱۸۴۴ الی ۱۸۶۰ - این زمان در فلسفی مخصوص در چیزهای که در زمان برق کشف کرده بود گذشت تا حد اینجا است که فرای اختراع خویش را چنانیکه دیسون مخترع معروف اکثری اختراعاتش را فروخت می فروخت و - که همین یک کشف کرد که به تولید برق در مقاطیس موفق شود و درین مورد نوع ناهمین در پیچیده و قلم بناحیه علمی آن شد و در واقع به لای برصوبق نظریه اش بوجود آمده

زنده گانی کرده و یکمده ناره های را در مملکت خویش دید که بوسیله برق روشن شده و برق مذکور بحسب طریقه که ابتکار نموده بود بوجود آمد .
از قضایلی این بود که هر وقتی يك حقیقت علمی را کشف میکرد فی الحال بیادرت بشر آن کرده بمعلومات دیگر علماء غیر از خودش در آن موضوع رشک برده و نه فکر اخفای آن جهة مقاسد مادی میافتاد . در زمان وی علماء میگفتند که برق انواع مختلفه دارد و هر کدام را اسم علیحده میدادند ، چنانچه برقی که از خلایا تولید میشد برای ایشان نسبت به برقی که از برق حاصل میشود اختلاف داشت .

ولی فارادای بوسیله يك عده تجارب ثابت کرد که برق هم يك رنگ و يك چیز است و سایل تولید آن مختلف می باشد .
فارادای در حیات خویش تقدیری را که لائق مقاش بود نایل شد ، حتی او را برتبه شوالیه مفتخر ساخت و از قبول آن عذر خواست . سپس ریاست جمعیت شاهی را برایش پیشنهاد کرده و از آنها عذر خواست . پسران ها ملکه و کنوریا در سنه ۱۸۵۸ بسکون : يك خانه بیلاقی قشنگی دعوتش کرده و در آنجا باسوق وفاتش سکونت داشت .

وقتی که بمر هفتاد ساله گی واصل شد بواسطه زحمت و سهی زیادی که در طول حیات خویش در راه نجات و تجارب و مخطرات تحمل شده بود در صحتش نقصان پیدا شده و ازین باعث ار و غایب علمی متعددش کناره گرفت . تا اینکه در روز ۲۵ اوت سال ۱۸۶۷ مرد و بازماند گانی از وی بدنیانجامد . ملک انگلیس عموماً در وفات وی غمگین شده و مراسم عزاداری شایانی برایش گرفتند .

(۲)

علم شهزاده
احمد علیخان درانی

یادی از فضلای غزنی

در عهد سلطان محمود بین الدوله

شمس الاسلام امام ابو طیب سهل بن سلیمان معلوکی (۱) - قاضی القضاة

نیشاپور بود - در علم تفسیر ، حدیث ، فقه ، ادب و کلام امام العصر گفته میشد -
اگر در کدام مسئله پیچیده بین علما اختلافی می افتاد جهت تصفیة رجوع به امام
موصوف می آوردند بنابرین آنچه حدیث ایشانرا بقلب شمس الاسلام و شیخ خراسان
یاد کرده اند - حینیکه ایلک (۲) خان آل سامانرا از مملکت سامانیة استیصال نمود

(۱) مفتاح السعادة جلد ۲ صفحه ۱۸۲

(۲) ایلک خان نام کدام مخصوص پادشاهی نیست بل این يك لقب خاندا نیست که

تا حال هیچ مورخ حالات این خاندان را به عنوان مستقل نه نوشته رشید الدین فضل الله
وزیر و ابن اثیر ، متراج السراج و ابن خلدون و غیره حالات ایشانرا در ضمن احوال
و سلاطین تذکر نموده اند ، و ذفقاری در کتاب « جهان آرا » حالات این خاندانرا
باب علیعه داده است - البته سرهزنی هوارت Sirhenry Hoart تاریخ شانرا از
تصانیف مورخین عرب اخذ نموده يك مقاله مکمل و جدا گانه پر از معلومات تحریر نموده است .
بعض مورخین علاوه بر ایلک خانیه ، اسرافریاسیاب هم گفته اند - نسبت به ظهور
این خاندان اینقدر گفته میتوانیم که از آخر چهارم قرن هجری تاریخ حالات شانرا ذکر
میکند - در اول مقر ایشان کاشغر بود ولی ماوراءالنهر را که از آل سامان گرفتند
بخارا مرکز شان گردید - صنعت شان در بلاد ترکستان محدود چین و سست گرفته بود .
اولین پادشاه این خاندان را مؤرخین « فرغان » گفته اند - و بقول ابن اثیر اسسش « هارون
بن سلیمان » لقب به « شهاب الدوله » است که در ۲۸۳ هجری یافت (ابن اثیر حوادث
۳۸۳) ابن اثیر اسس جانشین بخارا را « ابو نصر احمد بن علی » نوشته است ولی اسم
صمیم اش که تحقیق شده « نصر بن علی » است زیرا که روی سکه کاشی « نصرالحق
نصیر ایلک » (یا) « نصر بن علی » است . « اروپاست » (اینگونه سکه کات از ده سال
(نمبه اش بدشبهه صفحه ۲۸)

بن سلطان محمود و ایلک خان قزار داده شد که ماورالنهر بقبض ایلک خان و مملکت خراسان بدست سلطان محمود باشد - سلطان امام موصوف را برسم سفارت با تحف و هدایای بسیار نزد ایلک خان فرستاد ایلک خان بتعظیم و تکریم بسیار پیش آمد و امام موصوف بعد از مدتی چند از اور کند فایز المرام مراجعت نمود (۱) در ۴۰۴ به پشاپور وفات یافت .

حکیم ابوریحان المنجم البیرونی - در هیئت و تاریخ یگانه عصر بود - در سنه

۳۶۳ هـ در حوالی خوارزم تولد شد - از آنجا که باشنده بیرون شهر بود لذا به لقب بیرونی (۲) یاد شد ابوریحان اوایل ایام زندگانی را بدربار آل مامون در خوارزم طی نمود و باز برای عرصه چندی در جرجان بدربار شمس المعالی ابوقابوس بن وشمگیر رفته و آثار الباقیه خود را با شمس تصنیف نمود - در سنه ۴۰۰ هـ از جرجان بخوارزم آمده تا هفت سال بدربار ابوالعباس مامون بن مامون خوارزم شاه زندگی بسر برد و قتی که سلطان محمود در سنه ۴۰۸ هـ خوارزم را فتح نموده ابوریحان را با خود در غزنه آورد - ابوریحان در حملات حربی سلطان هم شریک بود و چندین دفعه بدیار برهسار هند رفت و نزد دانشوران هند رسوخ زیادی پیدا نمود لسان سنسکرت (که شکل ترین لغات دنیاست) و تاریخ

(بقیه حاشیه صفحه ۲۷)

به اینطرف یعنی از سنه ۳۹۰ هـ تا سنه ۴۰۰ هـ حاصل شده است) همین نصر بن علی معاصر سلطان محمود بن الدوله بود که امام صلواتی بدربارش برسم سفارت رفته و خواهر سلطان محمود را بعقد خود آورد - جمله مؤرخین برین اتفاق دارند که این ماد شاه از سنه ۳۸۳ هـ تا سنه ۴۰۳ هـ قریباً بیست سال سلطنت نموده ولی رهبری هوارث تا سنه ۴۰۷ هـ مینویسد .

(۱) ترجمه میر خوند سلاطین غزنویه صفحه ۲۴ و فرشته جلد ۱ صفحه ۲۳ و عنی صفحه ۵۵ طبع دهلی .

(۲) صاحب مجمع الاساب امام عبدالکریم سماعی المتوفی سنه ۵۶۲ هـ در (کتاب الاشارب » نوشته میکنند « البیرونی بفتح الباء و حده و سکون الیاء آخر الحروف و ضم الراء) بقیه اس بحاشیه صفحه ۲۹)

و جغرافیه ، نجوم و هیئت و ریاضیات و دیگر علوم هندوستان را یاد گرفت و از آن رو « کتاب الهند » را در زمان سلطان محمود به اتمام رسانید (۱) .

ابوریحان بیرونی تصانیف زیادی دارد اما امروز تمام تصانیفش قرار فهرست خودش هم پیدا نیست در علوم مختلفه احاطه تمامی داشت - چنانچه امروز هم « قانون مسعودی » که در علم هیئت است از مهمترین تصانیف دنیا بشمار میرود (۲) « آثار الباقیه عن قرون الخالیه » (۳) حامل تاریخ علم قوام قدیم است که در سنه ۳۹۰ هـ بنام ابوقایس بن وشمگیر تصنیف نموده « کتاب الهند (۴) » از تاریخ اهل هند و از علم و فن هندوستان بحث می راند « کتاب التفهیم فی صناعة النجوم » (۵) در علم هندسه و نجوم است - « کتاب الارشاد فی احکام النجوم » این کتاب هم چنانکه اربابش ظاهر میشود در مبادی علم نجوم نوشته دیگر « کتاب الجواهر فی الزواجر » « مقالید الهیئت » در علم هیئت « العجائب الطیبه » و علاوه اینان تقریباً بیست کتاب (۶) سنکرت را

(بقیه حاشیه صفحه ۲۸)

بعدها او اوونی آخرها نون هده النسبة الى الخراج خوارزمه فن بها من يكون من خراج الهند ولا يكون من نفسها يقاله « فلان بیرونی است » و قال بلغتهم ان بمرت است و المشهور بهذا النسبة ابوریحان النجم بیرونی «

(۱) دیباچه آثار الباقیه از ایدرود سیخاؤ E, Seikhaؤ تاریخ ایت جلد ۲ بروکلن جلد ۱ صفحه ۲۲۵ .

(۲) درجته تصانیف علم هیئت هر چه که نوشته شده این تصنیف از همه بهتر و مکمل تر است .

(۳) به اشتهر ایدرود سغناؤ طبع و نشر شده است .

(۴) اینها هم ایدرود سغناؤ طبع و نشر شده .

(۵) این کتاب را بیرونی به سه ریخته بنت حسن که دختر پادشاه مشهور خوارزم بود تصنیف نموده ذوق علمی و قدردانی توان اسلام آن پادشاه را پدید دهد (دیباچه آثار الباقیه ایدرود سغناؤ)

(۶) امروز اکثر این تراجم کمیاب و نایب است .

شماره (۶) سال اول - مجله کابل (۳۰)

ترجمه (۱) و خلاصه نمود و خدمات پیش بهائی عراقی را انجام داده در سوم رجب سنه ۱۲۴۰ بمصر ۷۷ سالگی وفات یافت .

قافیه طرازان در بار غزنی

(در عهد سلطان محمود یمن الدوله)

عنصری بلخی (۲) - سرآمد سخنوران در بار و امیرالاعرا و صاحب خاص سلطان بود - تخت بوسيلة ابوالمظفر امیرنصر بن سبکتکین تا بارگاه رسید - ذوق ادبی و قدر دانی سلطان او را تا پایه ملک الشعرائی سر بلند و افسر تمام شعرا مقرر گردانید - قوت کلام و بلندی اقبال چار صدشاعر مشیر را به شاگردیش افتخار داد حتی شاعری مثل منوچهری هم که استاد کابل بود در قصائد خود اقرار بشاگردیش نمود - از جاه و حشم بسیار و دولات و ثروت بیشمار همواره چهارصد غلام زرین کمر همراگ داشت و برخوانش ظروف طلا و نقره میجید - اشعارش را از سی هزار بالا گفته اند ولی اکنون دیوانی که در طهران بطبع رسیده است مشتمل بر چند غزل رباعی و قصائد است که تماماً از سه هزار شعر زیاد نیست - از ابیاتی که اسدی طوسی در لغاتش نقل نموده معلوم میشود

(۱) در همین نزدیکیا يك ترجمه اش در هندوستان بدست آمده که نامش « غرة الازياج » است - این کتاب ترجمه يك زيج هندوست در عربی که بقول خود مترجم (البیرونی) بجا نند پس جهانند بناری تصنیف نموده - این نسخه تا مکمل در همین سال از احمد آباد خریده بکتابخانه « شاه پیرمحمد صاحب » داخل شده است - چاه کتاب بعنوانات ذیل قسمت شده .
استخراج وسط الشمس - استخراج اوج القمر - استخراج وسط الراس و تقویمه -
معرفة تحقیق وسط الراس - معرفة تصحیح الاوسط فی البلدان - استخراج قوس الجیب -
معرفة استخراج وسط المریخ - معرفة استخراج تعدیل الحاصه - معرفة مقادیر الکواکب -
معرفة ماضی من القمر ، (معارف نمبر ۳ جلد ۲۸ صفحه ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶) .

(۲) اباب الالباب محمد عوفی صفحه ۲۹ جلد ۲ طبع لیدن هالیند - سخنران فارس صفحه ۲۸۸۹ طبع لاهور (تصنیف شمس العلماء مولوی محمد حسین آزاد مرحوم) - فرشته جلد ۱ آتشکده آذر - براون جلد ۲ - صهارة الحیال - خزانه عامره - مجمع الفصحا جلد ۱ دولت شاه سمرقندی .

عنصری چندمثنوی دیگر نیز داشت (۱) ~~صک~~ بقول عوفی آنرا باسم « خزانه
بین الدوله » منسوب کرده بود - در بار داری شب و روز الفاظ فصیح و ترا کتب
تراکت آمیز را بزبانش داده موجب لطافت و شیرینی کلام گردید -

قدرت طبعش در فخامت الفاظ و شہامت معنی قریحه سرشاری دارد ، سبک
متنی را پیرو است در قصائد خود حالت جغرافیائی ملکی را اشارات پابغ مینماید
و تمهیدات بهار و عشق را تاسی ، چهل و پنجاه شعر گفته بمدح سلطان محمود
یا محمود یابہ تهنیت فتح و جشن و غیره گریز میزند -

نمونه کلام :- قصیده در تهنیت جشن

سده جشن ملوک نامدار است	زافریدون و از جم یادگار است
زمین امشب تو کوئی کوه طور است	صکز و نور تجلی اشکار است
گراز فصل زمستان است بهمن	چرا امشب جهانی چون لاله زار است
همی سر موج دریا را بسوزد	بدان مند که خشم شهریار است

در مدح سلطان محمود بین الدوله میگوید

غود استند بر ماه منور	خضو زلفین آن مه روی دلبر
یکی را سنبل نورسته بالین	یکی را لانه خود روی بستر
بروی و روی او بنگر که بینی	بی آذر هر دو آنرا فعل آذر

(۱) « مثل عین الحیوة » و « خنگ بت » و « سرج بت » (خنگ بت و سرج بت نام
دوت سنگیست در بامیان افغانستان - در « بلاد علامه قزوینی ایت مثنوی » شادپور ،
در بحر شاهنامه دارد - چوسر گشته عنقه سرج گن ، چون همه پوشید هم رنگ هل
مثنوی « و امق و عفر » در بحر هفت بسکر نوشته ، گفت کین مردمان ببناک اند
همه همواره دزد و چالاک اند -

یکی بی دود سال و ماء تیره یکی بی نور روز و شب منور
 مرا بهره دو چیز آمد ز کیتی دل پاک و زبان مدح گستر
 یکی بر مهر جانان وقف کردم یکی بر مدح شاهنشاه کشور
 مبارک دست او در گونه ابرست کشند دشمنان و دوست پرور
 بروز جنگ تیغ او و گرزش بزور بازوی شاه دلاور
 یکی حیحون خون راند بصحرا یکی هامون کند سد سکندر

در فصد نمودن سلطان قطعه فی البدیهه گفته: -

آمد آن رگش زن مسیح پرست نیش الماس کوف گرفته بدست
 طشت زرین و آبدستان خواست بازوی شهریار را بر بست
 نیش بگرفت و گفت عز و عليك اینچنین دست را که یارد خست
 سر فرو برد و بوسه برداد از سمن شاخ از غوان برجست

میکویند شبی سلطان در عالم سرخوشی زلفین ایاز را برید و پامدادان با خاطر
 پشیمان و حال پریشان بکس دیدار نمی نمود عنصری بگفت امرا و حاجب علی
 قریب ، (مصائب سلطان) ازین رباعی زنگ از خاطر سلطان رباید و سلطان به
 صله دهش را سه بار از لعل و جواهر پر ساخت - رباعی اینست :-

کی عیب سر زلف بت از کاستن است نی جای بغم نشستن و خواستن است
 روز طرب و نشاطومی خواستن است کار استن سر و ز پیراستن است (۱)

وفات عنصری بقول اکثر مورخین در سنه ۴۳۱ هـ بزمان سلطان مسعود بن

(۱) این نوع روایتها بنا بر علو مقام سلطان محمود عین الدوله از افسانه های بی سر و پا
 زیاد نیست بلکه مثل افسانه فردوسی و نقض عهد سلطان با او از حقیقت عاریست که
 دشمنان این خاندان به حضرت سلطان منسوب میکنند .

سلطان محمود شده است (۱) .

منوچهری اسمش ابوالنجم احمد بن قوص مشهور به دامغانیست ولی اکر تذکره نویسان (۲) این را شصت گاه باغی نیز می گویند - در دریا سلطان محمود بعد از عنصری رتبه دوم و نسبت به ابوالفرج سنجری مقام شاگردی شعرای دربار استادیش را مثل عنصری اعتراف می نمودند - نخست بدربار فلک المعالی امیر منوچهر پسر شمس المعالی امیر قابوس بن وشمگیر (ولی جرجان که به سلطان رابطه دامادی داشت) آمد ازین روست که تخاص خود را باهم مدوحش « منوچهری » نمود - بعد از وفات امیر مذکور بدربار ضحیی نزد سلطان محمود رفته پایه بلند ورتبه ارجمند نایل گردید .

بملاحظه زبان بومی الفاظ و محاورات قدیم را استعمال می کند - درحسن کلام از استادان گوئی سبقت ر بوده - یکی از نوادر خصوصیاتش اینست که در تمام کلام خود هیچ لفظ اندومناک و عبارت غمگین نیاورده گویا در مجلس طرب يك زند مشربیت که مردم پای می گوید و شعر می سراید - در تشبیهات بکر علوتخیل دارد و در شکوه مناظر ید طولی .

نمونه کلام : - قصیده کاروان : -

الایا خیمه گی خیمه فروهـل که پیش آهنگ بیرون شد زهـزل
بتیره زن بزد طبل نخستین شتر بانان همی بنسندن عمل

(۱) و اطاب علی بیگ آذر مینویسد که « در زمان سلطان ابراهیم بن مسعود بقر موعود رفت وکان ذالك فی شهر سنه ۴۱۲ » (آتشکده آذر - خطه بلخ صفحه ۳۱۹ طبع بمبائی) ولیکن این « ریجاً غلط است زیرا که سلطان ابراهیم بن مسعود ۲۰ سال بعد از وفات عنصری بر اریکه فرمانروائی جنوس فرموده .
(۲) آتشکده آذر - هفت اقلیم - فرشته و تذکره دولت شاه سمرقندی او را از خطه بلخ (افغانستان) مینویسند .

نماز شام نزدیک است امشب
 بسا کفۀ زوین ترازو
 ولیکن ماه دارد قصد بالا
 همی بگداخت برف اندر بیابان
 چو پاسی از شب دیرنده بگذشت
 بنات النعش کرد آهنگ بالا
 زنوک نیزه های نیزه داران
 نجیب خویش را گفتم سبک تر
 بچراکت عنبرین بادا چراگاه

مه و خورشید را بینم مقابل
 که این کفه شود زان کفه مایل
 فرو شد آفتاب از کوه پابل
 تو گوئی داردش بیماری سسل
 برآمد شعریان از کوه موصل
 بگردار کمر شمشیر هر قل
 شده وادی چو اطراف ستابل
 الا یا دستگیر مرد فاضل
 بچم اکت آهنین بادا مفاصل

رعد و برق

شبهی گیسو فرو و هشته بدامن
 بگردار زن زنگی که هر شب
 کنود زویش آرزو گش - در تون
 بی جو - ده بیژن تنگ تاریک
 یا چون نیزه بر سر جاه
 دم عقرب - باید از سر کوه
 مرا - بر راز اندر - جیتی
 عنان بر گردن سرخس فگنده
 همی اندم فرس را - من بتقریب
 سر از البرز برزد قرص خورشید

پلاش معجز و قیریش کوزن
 زاید - کنود کی بلغاری آن زن
 آن فرزند زادن شد سترون
 چو بیژن - بیان چاه او من
 دو چشم ن بر چون چشم بیژن
 چون دو چشم شاهین از نسیم
 کشنده بی و سرکش نی و توسن
 چو دو مار سیه بر شاخ چندن
 چو انگشتان مرد ارغنون زن
 چو خون آلوده رو دزدی زمکن

عکردار چسراغ نیم مرده
 بر آمد بادی از اقصای بابل
 ز روی بادیه بر خواست کردی
 چنان کز روی دریا بامدادان
 بر آمد زاغ رنگ و مار پیکر
 چنان کاهنگری از کوره تنگ
 تو گفתי نای روئین هر زمانی
 بلرزیدی زمین از زلزله سخت
 تو گفתי هر زمانی زنده پسیلی
 فرو بارید بارانی ز گردون
 و یا اندر تموز مه پیار د
 ز صحرای سیاه بر جوس مر و
 که هر ساعت فزون کردش روغن
 هسوش خاره درو پاره افکن
 که گیتی کرد همچون خزادکن
 بخار آب حیزد ماه بهمن
 یکی میخ از سنبخ کوه قارن
 به شب بیرون کشد رخسند آهمن
 بگوش اندر دمیدی یکد میدان
 که کوه اندر فتادی زو بگردن
 بلر زاند زرنج پشه گان تن
 چنان چون برکت گل باردن کاشن
 جراد منتشر بر باد و بر وزن
 دراز تنگ و پیچن در بین کن
 وله :-

نوروز روز کار مجدد کند همی
 در لاله زار لاله نعمان سرخ رو
 وان بر گهای بید نو گوئی کسی بقصد
 ضراب وار شاخ گل سرخ هر شبی
 از بهر آنکه زلف معقد نکو بود
 در مدح ابوسهل دبیر گفته :-
 در ربع حویس باغ
 خلی زمشک غایبه بر خند کند همی
 بیکانهای پن ز برجد کند همی
 دینارهای گرد مجدد کند همی
 سنبل پباغ زلف معقد کند همی

نوروز روز کار نشاط است و ایمنی
 برار غوان قلاده یافتون بگسلی
 پوشیده ابردهشت به دیبای اره می
 برمشک بسند نازده عود بشکنی

بر گل همی نشینی و بر مل همی خروی
 شلخ بستغه بر سر زانو نهاده سر
 احمقان شهریار به تعلیم نیک دوست
 تا حرف با نقط بود و حرف بی نقطه
 عمر تن تو باد فزائنده و دراز
 بر خم همی خرامی و بردن همی دنی
 منانده مخالف بوسهل زوزنی
 چون قوت بهار بیاران بهمی
 تا خط محتوی بود و خط منحی
 عیش خوش تو باد گوارنده و هنی

وله :-

چو از زلف شب باز شد تابها
 سپیده دم از بیم سرهای سخت
 فرو مرد قندیل محرابها
 پیوشید بر کوه سنجابها

وله :-

همی ریزد میان باغ لولوها بزنبرها
 زده یا قوت رماتی بصحراها بخرمنها
 زرقوبی بصحراها فرو افکنده بالشها
 چو چنبرهای یا قوتین برادوزباد گاینها
 همه کهسار پر زلفین معشوقان و پرویده
 چو حورانند ز گسها همه سیمین طبق بر سر
 دیوانند پنداری بیاغ اندر درختانرا
 همی بسوزد میان باغ عنبرها بمجمرها
 نشانده مشک خر خیری به بستانها بزنبرها
 ز بوقلمون بوادیهها فرو گسترده بسترها
 جهنده بلبیل و صلصل چو باز بگری بچنبرها
 همه زلفین ز سنبلیها همه دیده ز عنبرها
 نهاده بر طایفهها پر ز زر ساد ساغرها
 ورقها پر ز صورتها قلمها پر ز زیورها

مسمط :-

کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب پوش
 کبک فرو ریخته مشک بسوراخ گوش

بلسکان با نشاط قریکان، با خروش
 در دهن لاله مشک در دهن نخل نوش
 سوسن کافور بو گلن گوهر فروش
 وزمی اردی بهشت کرده بهشت برین
 چوک ز شاخ درخت خویشتن آویخته
 زاغ سیاه بردو بال قالبه آمیخته
 ابر بهاری زدور اسپ برانگیخته
 وز سم اسپ سیاه لولوی تر ریخته
 در دهن لاله باد ریخته و بیخته
 بیخته مشک سیاه ریخته در زمین
 سرو ساطی کشید بردولب جو بسیار
 چون دور ده چتر سبز در دوصف کارزار
 مرغ نمد آشیان بر سر شاخ چنار
 چون سپر خیز ران بر سر مرد سوار
 گشت نگارین تذرو پنهان در کشت زار
 همچو عروس یضریق درین دریای چین
 کوئی بط سپید جابه بهابون زده است
 کبک دری ساق پای در قدح خون زده است
 بر کک تر عنایب کج فرو بدون زده است
 لشکر چین در بهار بر گه هامون زده است
 لاله سوی جو بسیار خرگه بیرون زده است
 خیمه آن سبز گون خیمه او آتشین

این شاعر بی عدیل در سنه ۴۳۴ هـ وفات یافت .

فرخی - نامش ابو الحسن علی بن جولوغ و بقول خودش در دیار سیستان (سیستان) تولدشده (۱) در شعر طبع لطیف و در موسیقی جوهر خدادادی داشت - عروسی دلخواه تنگی رزقش فزود و افلاس بسیار بومش را سراو حلقه نمود - جستجوی معاش او را نزد امیر ابوالمظفر (۲) در چغانیان آورد - امیر بدانگاه کله های کره را می دید فرخی جهت باریابی خود به « عمید اسعد » گفت - عمید ارظاهاش اعتبار شاعر نکرده امتحان شعر نمود - فرخی بشعرریف دانگاه قصیده فی البدیهه سرانید - چون پند نیلگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار . . . الخ عمید ازین قصیده بی مثال شکفت زیادی نموده نزد امیرش برد - چون طائر طبعش در هوای موسیقی

(۱) من قیاس از سیستان دارم که آن شهر منست ❀ روزی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر
(۲) مورخ دکنی ابو القاسم فرشته برادرزاده سلطان محمود مینویسد و میرفلام علی آزاد بلگرامی به اسم ناصرالدین چغانی یاد میکنند - دولت شاه سمرقند ابوالمظفر ناصر بن ناصرالدین چغانی حاکم بلخ میگوید - لطف علی آذر و والاه داغستانی هم موجب چنین سهو های فوق گردیده اند - ولی حقیقت اینست که ابوالمظفر هیچگاه حاکم بلخ نبود و نه برادرزاده سلطان محمود است بلکه از نسب ابوبکر محمد بن مظفر بن محتاج میباشد که جمله امیران این سلسله را « آل محتاج ما ورائهم » میگویند و از آنجا که ایشان باملوك سامانیه و غزنویه روش خوبی داشته اند لذا در عهد هر دو خاندان این سلسله را بسیار عزت و عروج حاصل و حکومت چغانیان بمرات ایشان شامل بود - امیران این خاندان مثل « ابوالمنصور » « المظفر » « محمد » « فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی (مدوچ فرخی) » « ابو علی احمد » « ابوالمظفر طاهر » چنانکه از تاریخ ناصری ظاهر است همگی علم دوست عالم پرور قدر دان و هنر شناس بودند - چنانچه ادیب معروف « ابوالقاسم » کاتب ابوعلی بن محمد چغانی بود - طاهر بن فضل چغانی بك امیر فاضل و شاعر بی بدل بود که مثل منجیک ترمذی و شاعر مشهور دقیقی و ابستگان دربار داشت .

هم بر می زد بنا برین يك قصیده شرای را حسب حال خویش به آهنگ حزین و لحن دلگرا از سرود. با کاروان حله بر قم زیستان - باحاله تنید و ز دل بافته ز جان ... لحن باز بتعریف داغگاه قصیده خواند - امیر خوشنود گردیده امر داد که از يك گله هزار کره هر قدر که بتوانی بگیر ، فرخی بسیار تگ و دو کرد خیلی جهید و طپید ولی کره گان توستی کردند و زم نمودند و دست ندادند - چنانچه ابر قدر دان یکران خاصه را با سه هزار اشتر و پنج غلام بیگدست هدوس و آن همه گله را که قبلاً رم میکرد به او ببخشید - امیر ابوالخضر چغانی که در غزنی رفت فرخی را نیز تا بار گاه عظمت نشان ساطانی رهنمون شد تا وقتیکه بخ رسا یاور و مساعد گردیده در برابر استاد عنصری اش کشید - همواره بیست نفر غلامان زرین کمر بر رکابش می ناخت .

« اول بدقت معانی کوشید و در آن از اقران سابق آمد و باخر سهل محتع ایراد میکرد ، (۱) فرخی در صنایع و بدایع يك کتاب « ترجمان البلاغت » نوشته که اکنون ناپیدا است ، ولی رشید الدین و طوط ذکر آن کتاب را در « حقایق السحر » خود کرده (۲) کلاهش سلیس و خوش آهنگ - جمله قوانین علم بلاغت و تمیلات مناظر در کلام او پیدا - فکرش نهایت سادگی و بساطت دهقانی را داراست دیوانش که مشتمل بر شعر و قصاید و مدایح است نه هزار بیت (۳) دارد .

(۱) ابابالالباب محمد عوفی جلد ۲ صفحه ۴۶ طبع لیدن هالیند .
 (۲) کتا بیست در معرفت بدائع شعر فارسی که آنرا ترجمان البلاغت خوانند « بن بنده نمود بنگریستم شواهد این کتاب را ناخوش دیدم - همه از راه تکلف نظم کرده و بطریق تعسف فراهم آورده و یا اینسه از انواع زلی و خلل خالی نبود « (حقایق السحر تصنیف رشید و طوط) .

(۳) سخن و سخنوران از نشریات کمیون معارف صفحه ۱۱۴

نمونه کلام :-

سلطان بدامنه کوه يك قصر (٤) باشکوه با کاخهای دلکش و زیبا و باغهای
فرح فزا بنا نمود که نهرهای جاری و شرشره های طرب خیز باغ از سر چشمه
بالائی کوه سیراب میگردد - و فرخی در وصف آن چنین میگوید :-

به فرخنده قال و به فرخنده اختر	به باغ می خواست ششاه مظفر
به باغ درختان او عود و صندل	بباغ ریاحین او بسد تر
به باغ چو پیوستن مهر خورم	بباغ چو رخساره دوست دلبر
به باغ درو سایه شاخ طوبی	بباغ درو چشمه آب ککوثر
بهشت اندرو بازیابی به نیشان	بهار اندرو بازیابی به آذر
ز سرو بریده چو زلف بریده	ز شکل مدور چو چرخ مدور
درو مسکن ماهرویان مجلس	درو خانه شیرگیران لشکر
بسکاخ اندرون صفا های مصفی	دران صفا ها ساخته سوی منظر
یکی همچو دیبای چینی منقش	یکی همچو ارژنگ مانی مصور
نگاریده در چند جا مر مصور	شده شرق را اندران کاخ پیکر
بیک جای درصید و در دست ژوپین	بیک جای در بزم و در دست ساغر
ازان کاخ فرخ چو اندر گذشقی	یکی رود آب اندرو همچو شکر
برفتن ز تیزی چو فرمان سلطان	بخوردن ز خوبی چو عیش توانگر
بدینسان بباغ اندرون تند رودی	یکی ژاف رودی مر آنرا برابر
بدو اندرون ماهیان چون صروسان	بگوش اندرون پر کهر حلقه زر

(٤) موسوم به « کاخ فیروزه » بود که در همین موضع سلطان بخواب نوشین خویش
مشغول است اکنون صورت حقیقی این منظر بجا نیست زیرا که دست برد روزگار
اورا بجزا به يك مقبره مبدل کرده .

فرخی بشاهشای سمرقند رفت درین راه دزدان دولتش را بچپاول بردند -
از سمرقند که پس گشت این قطعه را بیادگار گذاشت .

همه نعیم سمرقند سر بسر دیدم	نقاره کردم در باغ و راغ و وادی و دشت
چو بود کیسه و جیب من اردرم خالی	دلم ز سخن امل فرش خرمی بنوشت
بسی ز اهل هنر بارها بهر شهری	شدیده بودم کوثر یکبست و جنت هشت
هزار کوثر دیدم هزار جنت پیش	ولی چه سود چو من تشنه بار خواهم رفت
چو دیده نعمت بیند بکف درم نبود	سر بریده بود در میان زردین تشنه

از شاهپیر تاریخی رجال وطن

بقلم غلام جیلانی
اعظمی

سلطان غیاث الدین غوری

قلم از نگارش سوانح پادشاهان بزرگ افغانستان اعلیحضرت سلطان
غیاث الدین سوری افغان معروف غوری مباحث می نماید :

این راد مرد بزرگ و این سلطان مقتدر افغانی از جهت آن شاهان
جلیل الشان وطن است که بنای سلطنت افغانی را در کوهسار وطن گذاشته
عظمت و وسعت آنرا در خارج مملکت توسعه و بهائی اساس خلی معظم و منتظم
شاهنشاهی افغانی گردیده است .

هر گاه ما بتاریخ پادشاهان بزرگ خود مراجعه میکنیم می بینیم که مؤسسه
سلطنت های عادلانه باقاعده و موافق با اصول کشور سازی و پیشرفت های
که طرف تمجید و احترام از خود و پیگانه واقع شده است پس ز تلخیص

سلطان محمود غزنوی ابن سلطان بزرگ افغانی و آخراً اعلیحضرت احمد شاه غازی بودند . تاریخ مملکت ما بوجود بسی ناموران و شاهان ، معظم خود افتخار دارد ولی حقیقتاً ملت و مملکت ما بسوانح و کار نامه های با افتخار این سه نفر سلاطین معظم خود بایستی بیشتر بشازند .

سلطان غیاث الدین غوری آن فرزند بزرگ ولایت افغانستان است که نمونه شمشیر ولایت اداری و کیاست و قابلیت ذاتی ملت خود واقع شده و در دوره زمامداری خویش استعداد بلند اهالی افغانستان را بجهانیان ظاهر نمود . مخصوصاً در زمانه خیلی خطرناک و پر آشوب وطن مقابل هجوم حوادث مهمه داخلی و خارجی قدمردی و مردانگی را علم کرده شئون و حیثیات تاریخی مملکت را از خطرات محافظه و درعین زمان بعظمت و افتخارات آن افزوده است ظهور این مرد رشید در موقعی اتفاق می افتد که اخلاق اهل اداره کشور منجر بفساد و اولاد سلطان باشان محمود غزنوی بلا قیدی و بیالاتی در دربار افغانستان بسر میبردند ! او طلبان حکومت و متجاسرین از هر طرفی بولایات ملحقه افغانستان مثل پنجاب ، سند ، خراسان یا حصص داخله وطن مانند باختریا و سرو هرات خیال جسارت را داشتند .

پشرفت ها و حملات مدعشه تورکان خوارزم شاهی که مثل سیلابی بوسط آسیا میرسید و غالباً همسایه های قویه هم نمیتوانستند از تجاوز آن جلو گیری نمایند مخصوصاً از حوادث بزرگ آنوقته کشور ما بحساب میرفت . همچنان اتفاق و اقتدار راجگان هند خاک های ملحقه شرقی افغانستان را بکلی تحت تجزیه و استیلا قرار داده بودند ؛ هکذا حکام و سرداران داخله هر کدام در فکر خود سری ها و مطلقیت ها افتاده بودند که از هر جهتی اعزیت و اعتبارات ملک را